

اختلافات اساسی بین لنین و تروتسکی

در این مقاله هدف من روشن کردن دو مورد از اختلافات اساسی بین لنین و تروتسکی است. یکی از این دو مورد مربوط می شود به جزوه ی تروتسکی در سال ۱۹۰۵ به نام «نتایج و چشم اندازها» که بعدها به «انقلاب مداوم» معروف شد.

مورد دوم مربوط به ماهیت حزب پیشروی کارگری انقلابی بود.

تروتسکی در «نتایج و چشم اندازها» این طور تحلیل می کرد که انقلاب بورژوا دموکراتیک را کارگران باید رهبری کنند و هیچ نیروی دیگری قادر به رهبری انقلابات بورژوا دموکراتیک نیست، زیرا که شرایط تولید و توزیع اجتماعی روسیه را شرایط ناموزون و مرکب می دانست. در آن زمان در روسیه سرمایه داری از بالا به وسیله ی سرمایه های خارجی در همزیستی با کولاک ها به کشور سرمایه داری تبدیل شده بود؛ نه از طریق تکامل فنودالیزم به سرمایه داری. یعنی از بالا بوسیله ی امپریالیزم وقت به کشور سرمایه داری وابسته تبدیل شد و در نتیجه ی آن، کارخانجات تولیدی روسیه از جمله ی بزرگ ترین کارخانجات جهان بشمار می آمدند. از این جهت تروتسکی معتقد بود که انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه را باید خود طبقه ی کارگر رهبری کند و بحث تروتسکی این بود که، زمانی که طبقه ی کارگر عملاً این انقلاب را می تواند به ثمر برساند و حتی رهبری کند، چرا باید همانجا متوقف شود؟ در صورتی که چنین طبقه ی کارگری عملاً می تواند انقلاب بورژوا دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی پیوند زند.

لنین اما قبل از تجربه ۱۹۰۵ انقلاب را بورژوا دموکراتیک ارزیابی می کرد و رهبری آن را هم متعلق به بورژوازی می دانست^۱، ولی طی تجربه ی خود بعد از انقلاب ۱۹۰۵ و شرایط روسیه -با تقریباً چهارمیلیون کارگر صنعتی در مقابل صدوپنجاه میلیون دهقان- به این نتیجه رسید که رهبری این انقلاب بورژوا دموکراتیک را به دهقانان و کارگران باید سپرد.

لنین در طول سال های ۱۹۰۵ تا آوریل ۱۹۱۷ به این تجربه دست یافت که نه احزاب دهقانی و نه احزاب بورژوانی هیچ کدام قادر به رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک نیستند؛ حتی احزابی نظیر «ناردونیک»-ها که یکی از احزاب خلقی و دهقانی بزرگ روسیه بودند و با همدستی با زمینداران بزرگ عملاً به عناوین مختلف بر علیه دهقانان شروع به کارشکنی در تقسیم اراضی و... نمودند و در اتحاد با احزاب بورژوا لیبرالی مانند «کادت»-ها و کرنسکی نماینده ی بورژوازی، مانع پیشبرد انقلاب بورژوا دموکراتیک شدند. ائتلاف بین («ناردونیک»-ها، «کادت»-ها و «منشویک»-ها در مجلس به رهبری کرنسکی عملاً در نتیجه ی ترس آن ها از گرفتن قدرت سیاسی طبقه ی کارگر روسیه بود، با وجود این که لنین هم خاطرنشان کرده بود که اگر آن ها انقلاب بورژوا دموکراتیک واقعی انجام دهند، لنین و بلشویک ها از آن ها حمایت می کردند. حکومت کرنسکی و بورژوازی حاکم اما با توجه به تمام خرابکاری هایی که انجام دادند نه تنها هیچ قدمی در این راه برنداشتند بلکه به

^۱ - نظر رسمی حزب سوسیال دموکرات روسیه که لنین هم عضو آن بود انقلاب را بورژوا دموکراتیک ارزیابی می کرد و رهبری آن را متعلق به بورژوازی می دانست. اساساً همین موضع حزب سوسیال دموکرات های روسیه یکی از عواملی بود که لنین در سال ۱۹۰۳ تصمیم به انشعاب گرفت. پس از انشعاب، موضع لنین و «بلشویک های قدیمی» این بود که رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک را «دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان» به عهده می گیرند. - یاشار آذری

ساخت و پاخت با سلطنت و کولاک‌ها برخاسته و از طرف دیگر، به قلع و قمع انقلابیون از جمله بلشویک‌ها پرداختند. در این شرایط، لنین به این نتیجه رسید که نه بورژوازی و نه دهقانان نمی‌توانند انقلاب را رهبری کنند. یعنی رهبران بورژوازی و دهقانان نه تنها هیچ کمکی به انجام انقلاب بورژوا دموکراتیک نمی‌کنند بلکه در خفه کردن آن از هر کسی پیش‌تر می‌کوشند. بنابراین، انقلاب را فقط و فقط طبقه‌ی کارگر می‌تواند رهبری کرده و به سرانجام برساند. وقتی که لنین تزه‌های آوریل را بیرون داد همه از جمله کامنف و زینویف شوکه شدند و حتی در خبرگزاری‌های رسمی نیز لنین را به تروتسکیست شدن متهم کردند.

لنین بعد از تزه‌های آوریل خاطرنشان می‌کند که باید بلشویزم قدیم را دور ریخت^۲ و «بلشویزم نو» را جایگزین آن نمود و انقلاب را انقلاب کارگری با تکالیف دموکراتیک ارزیابی نمود، و خواهان انقلاب سوسیالیستی شد.

^۲ - «در لحظه‌ی انقلاب فوریه موضع کلیه‌ی ی به اصطلاح "گادر قدیمی" بلشویک‌ها این بود که دیکتاتوری دموکراتیک را به صراحت در مقابل دیکتاتوری سوسیالیستی قرار می‌دادند. نزدیک‌ترین شاگردان لنین از فورمول "جبری" او یک طرح منافذی‌کی خالص ساختند و آن را علیه تکامل واقعی انقلاب عَلم کردند. در مهم‌ترین نقطه‌ی عطف تاریخ، رهبری رده‌ی بالای بلشویک‌ها در روسیه یک موضع ارتجاعی اتخاذ کردند، و اگر لنین به موقع نرسیده بود، آنان تحت لوای مبارزه علیه تروتسکیزم به انقلاب اکتر خنجر زده بودند. همان گونه که بعدها به انقلاب چین خنجر زدند.» (تروتسکی، انقلاب مداوم)

«بلشویک‌های قدیم» - که خود در آوریل ۱۹۱۷ بر این لقب تأکیدی فخرفروشانه می‌ورزیدند- محکوم به شکست بودند زیرا دقیقاً از سنتی دفاع می‌کردند که از آزمون تاریخ پیروز در نیامده بود. مثلاً در کنفرانس پتروگراد در چهاردهم آوریل، کالینین چنین سخن گفت: "من به بلشویک‌ها لنینیست قدیم تعلق دارم، و معتقدم که لنینیسم قدیم در لحظات خاص کنونی به هیچ عنوان نادرست از آب در نیامده است، و از گفته‌های رفیق لنین شگفت زده هستم که می‌گوید بلشویک‌های قدیم در لحظه‌ی حاضر به موانع دست و پاگیر تبدیل شده‌اند." از این نوع صداهای رنجیده خاطر در آن روزها

لنین بعد از بحث و مشاجره ی زیادی توانست حزب را به عقاید خودش متقاعد نماید.

مورد دوم از اختلافات بین لنین و تروتسکی در رابطه با ساختن حزب پیشروی کارگری (حزب لنینیستی) بود.

طبق نظر مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست:

«کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه ی کارگر حزب جداگانه ای تشکیل نمی دهند،

آنان منافعی جدا و جداگانه از پرولتاریا، به طور کلی، ندارند،

آنان هیچ گونه اصول افتراق* از خود به وجود نمی آورند تا به وسیله ی آن

نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالبگیری بکنند.»

بر همین اصل خود مارکس در بین الملل اول تمام گرایش های سوسیالیستی

از جمله آنارشیست ها (باکونین) و دیگران را هم شرکت داد که این عمل منجر

به اخراج آنارشیست ها شد و بالاخره از هم پاشید.

همین طور بین الملل دوم که انگلس در ساختن آن نقش اساسی ایفا کرده

بود، باز یکی از بزرگ ترین اشتباهاتشان این بود که تمام گرایشات طبقه ی

کارگر را در خود جای می داد. همین طور نشان داده شد که در چنین احزابی

هر چند هم کارگری باشند در نهایت رفورمیست خواهند شد.

زیاد به گوش لنین می خورد. اما لنین با گسستن از فورمول سنتی حزب، به هیچ وجه به "لنینیزم" پشت پا نزده بود. او پوسته ی پوسیده ی بلشویزم را به دور انداخت تا از هسته ی بلشویزم حیات تازه ای زاینده شود.» (تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه جلد اول)

* - فرقه گرا - Sectarian

لنین برای اولین بار تصمیم گرفت تا حزب «جدآگانه» ای بسازد تا به شکل احزاب سوسیال دموکرات بی در و پیکر نبوده و شامل کلیه ی گرایشات درون طبقه ی کارگر نباشد. زیرا تجربه ی تاریخی «بین الملل اول» و «بین الملل دوم» به او ثابت کرده بود که در چنین تشکیلات بی در و پیکری در نهایت، انقلابیون تنها قربانیان آن ها خواهند بود. در نتیجه انشعاب بلشویک ها را ضروری دید و لذا انشعاب کرد. لنین با این کارش مارکسیزم را قدمی بجلو سوق داده و ثابت کرد که برای تدارک انقلاب، فلسفه ی «همه با هم» امکانپذیر نیست.

در ابتدا تروتسکی مثل مارکس و انگلس فکر می کرد و بر همین اساس مخالف انشعاب بود. او فکر می کرد هر انشعابی طبقه ی کارگر را تضعیف خواهد کرد. در نتیجه همیشه در پی آشتی دادن بلشویک ها با منشویک ها بود و هر اندازه در این راه پافشاری می کرد، بیش تر متقاعد می شد که با منشویک ها نمی شود ائتلاف نمود. از این رو، گروه خودش را اول درون منشویک ها و بعد جدا از آن ها ساخت. تروتسکی در پایان تمام بحث هائی که در مورد حزب با لنین داشت، نهایتاً حق را به جانب لنین داد و در رابطه با حزب از خود انتقاد نمود.^۳

^۳ - «آشتی طلبی من از یک نوع سرنوشت گرائی سوسیال رولوسیونری سرچشمه می گرفت. من اعتقاد داشتم که منطق مبارزات طبقاتی هر دو جناح را مجبور خواهد کرد تا خط مشی انقلابی واحدی را تعقیب کنند. در آن زمان اهمیت عظیم تاریخی مشی لنین هنوز برای من روشن نبود، همان مشی تمایز ایدئولوژیکی آشتی ناپذیر لنین، که در صورت لزوم، انشعاب را به خاطر آبدیده کردن ستون فقرات حزب انقلابی واقعی روا می دانست. در سال ۱۹۱۱، لنین در این باره نوشت:

"آشتی طلبی مجموعه ای از حالات، کوشش ها و نظریاتی است که به طور تفکیک ناپذیری دقیقاً با ماهیت وظایف تاریخی ای، که در دوران ضدانقلابی سال های ۱۹۱۱-۱۹۰۸ در مقابل حزب سوسیال دموکرات روسیه قرار داشت پیوند یافته است. از همین

پس از پیروزی انقلاب فوریه روسیه و سرنگونی تزار، و پیش از بازگشت لنین از تبعید به روسیه، رهبران بلشویک آن زمان که در روسیه بودند و به طور مشخص استالین و کامنف موضع حمایت انتقادی از حکومت موقت [کرنسکی] را که یک حکومت سرمایه داری بود اتخاذ کرده بودند و در مورد جنگ امپریالیستی جهانی اول که روسیه نیز درگیر آن بود، تحت لوای "دفاع از سرزمین پدري" از ادامه ی جنگ حمایت کردند.

لنین پس از بازگشت به روسیه در روز ۴ آوریل ۱۹۱۷، یکسره به مخالفت با این سیاست ها برخاست و مخالفت خود را در سندی که به نام "تزه‌های آوریل" مشهور است ارائه کرد. در "تزه‌های آوریل" لنین لزوم کسب قدرت توسط پرولتاریا و اتخاذ سیاست مستقل از سرمایه داران و هم چنین پایان

روست که در این دوران ضدانقلابی، عده ای از سوسیال دموکرات ها، با حرکت از میادی کاملاً متفاوت، به ورطه ی آشتی طلبی سقوط کردند. تروتسکی آشتی طلبی را پیگیرتر از هر کس دیگر بیان می کرد. او احتمالاً تنها کسی بود که سعی کرد یک اساس تئوریک برای این گرایش فراهم کند. "مجموع آثار لنین، جلد یازدهم، بخش دوم، ص ۳۷۱)

من، با کوشش برای ایجاد وحدت به هر قیمتی، بی اختیار و ناگزیر از گرایشات سانتریستی منشویزم یک ایده آل ساختم. علیرغم سه تلاش مکرر، به هیچ کار مشترکی با منشویک ها دست نیافتم، و نمی توانستم دست بیابم. لیکن، در عین حال، مشی آشتی طلبی مرا به برخوردهای شدیدتری با بلشویزم کشاند. چرا که لنین، برخلاف منشویک ها، با بیرحمی، آشتی طلبی را رد می کرد، غیر از این هم کار دیگری نمی توانست بکند. بدیهی است که ممکن نبود براساس خط مشی آشتی طلبی هیچ جناحی به وجود آورد.

بنابراین این نتیجه حاصل می شود: خرد کردن یا تضعیف یک خط مشی سیاسی به خاطر آشتی طلبی مبتذل مجاز نیست و مهلک است؛ آب و رنگ زدن به سانتریزم، به هنگامی که به طور زیگزآگ به چپ می رود، مجاز نیست؛ مجاز نیست که، در تعقیب سراب واهی سانتریزم، در اختلاف نظرها با همفکران انقلابی اصیل مبالغه نمود و این اختلاف نظرها را بزرگ جلوه داد. این هاست درس های واقعی از اشتباهات واقعی تروتسکی، این درس ها بسیار اهمیت دارند و هنوز، حتی امروز، به قوت خود باقی هستند.» (تروتسکی، انقلاب مداوم)

جنگ امپریالیستی را اعلام کرد. تروتسکی این مبارزات درون حزبی لنین را "تجدید سلاح حزب بلشویک" نام گذاشته است.

ناگفته نماند که در این زمان "بلشویک های قدیمی" و منشویک ها در مجلس بورژوائی حکومت موقت [کرنسکی] حضور داشتند و به همین دلیل استالین و کامنف از یک طرف و تروتسکی از طرف دیگر در این مجلس حضور داشتند. منشویک ها به "بلشویک های قدیمی" پیشنهاد اتحاد دادند و این پیشنهاد را به رأی گذاشتند. در این موقع فقط تروتسکی به مخالفت با آن پیشنهاد برخاست. پس از آن زمانی که لنین وارد روسیه شد با «تزه‌های آوریل» به جنگ بلشویک های قدیمی رفت و بالاخره بر بلشویک های قدیمی چیره شد. در این مقطع، با اتحاد لنین و تروتسکی، حزب بلشویک با ۳۶ هزار عضو و گروه تروتسکی (مژرایونتسی Mezhrayontsy) با ۴ هزار عضو در هم ادغام شده و با ۴۰ هزار عضو حزب «بلشویک نو» را که رهبری انقلاب اکتبر را به عهده داشت، بنیان گذاشتند. هنگام انقلاب اکتبر تروتسکی در پتروگراد و لنین در مسکو قیام را سازماندهی نموده و به پیروزی رساندند. تروتسکی در کتاب «انقلاب مداوم» می گوید:

«مورد جالب توجه در این رابطه نطق لنین است در جلسه ی کمیته ی پتروگراد به تاریخ اول (چهاردهم) نوامبر ۱۹۱۷. مسأله ای که در آن جا مورد بحث قرار گرفت این بود که آیا باید با منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها توافق کرد یا نه؟ طرفداران ائتلاف حتی آن جا کوشیدند- البته با کمروئی- که به "تروتسکیزم" اشاره کنند. جواب لنین چه بود؟

"توافق؟ من حتی نمی توانم در این باره جدی صحبت کنم. تروتسکی مدت ها پیش گفته که وحدت غیرممکن است. تروتسکی این را درک کرد. و از آن به بعد بلشویکی بهتر از تروتسکی وجود نداشته است."

به نظر لنین، انقلاب مداوم نبود، بلکه آستی طلبی من بود که مرا از بلشویک ها جدا می ساخت. برای این که "بهترین بلشویک" بشوم، همانگونه که مشاهده می کنیم، من فقط احتیاج داشتم که امکان ناپذیر بودن توافق با منشویزم را درک کنم».

وقتی لنین به پتروگراد برگشت متوجه شد تنها کسی که بر علیه اتحاد با منشویک رأی منفی داده، شخص تروتسکی بود. این درحالی بود که اکثر بلشویک های قدیمی در پی مذاکره با منشویک ها بودند تا در حکومت موقت شرکت کنند و لنین با تزه های آوریل به مبارزه با بلشویک های قدیمی برخاست.

به این ترتیب، بعد از نوشتن تزه های آوریل لنین، اختلافات بین لنین و تروتسکی جای خود را به اتحاد بین دو رهبر انقلاب اکتبر داد. به عبارت دیگر آن ها در عمل به یک نتیجه رسیدند و به این جهت مقوله ای به نام «لنینیزم» یا «تروتسکیزم» از بین رفت و «بلشویزم نو» جای آن را گرفت. مفهوم «بلشویزم نو» را کلاً می توان در تزه های آوریل لنین و چهار کنگره ی اول کمینترن که لنین شخصاً در آن ها حضور داشت، خلاصه نمود.

بلشویک ها در جنگ با شانزده کشور جهان اکثراً رهبری جبهه ها را در دست داشتند و عده ی کثیری از آن ها نیز در این جنگ ها گشته شدند. بعد از انقلاب اکتبر، اکثر منشویک ها و... عضو حزب بلشویک شده و با از بین رفتن بلشویک ها در جبهه های جنگ، توانستند اکثریت اعضای حزب

بلشویک را تشکیل دهند. لنین در اوایل دهه ۱۹۲۰ خطر بوروکراسی را از جانب منشویک‌ها احساس می‌کرد و تا زمان مرگش به مقابله‌ی با آن‌ها پرداخت. «لنین که پیرامون محتوای حزب پیوسته حساسیت شدیدی از خود نشان می‌داد، اندکی بعد [از کنگره‌ی ژوئیه‌ی ۱۹۱۷ - یاشار آذری] درخواست کرد که ۹۹ درصد از منشویک‌هایی که پس از انقلاب اکتبر به بلشویزم پیوسته بودند، از حزب اخراج شوند. افسوس که او هرگز بدین هدف نرسید. بعداً درهای حزب چارتاق به روی منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها گشوده شدند، و اینک سازشکاران پیشین یکی از محکم‌ترین ستون‌های رژیم استالینیستی حزب محسوب می‌شوند.» (تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه جلد دوم)

این امر هرگز عملی نشد زیرا با شدت گرفتن بیماری و سپس مرگ او، استالین و دارودسته‌اش که حزب کمونیست را قبضه کرده بودند، تمام کمونیست‌های انقلابی را ابتدا با برچسب تروتسکیزم از حزب اخراج و به طرق مختلف کشتند. از جمله اکثر رهبران حزب کمونیست ایران و لهستان و همین‌طور کادر مرکزی حزب بلشویک که تقریباً ۳۶۰ نفر بودند، از طریق دادگاه‌ها و مدارک ساختگی اعدام یا سربه‌نیست شده و یا در اردوگاه‌های کار اجباری جان باختند. در این میان کسانی که پاکسازی نگشته و حاضر به سکوت شدند تعدادشان از انگلستان دو دست کم تر بود، مانند کولنتای که در دستگاه استالین سال‌ها سفیر بود. حزب کمونیست شوروی حتی بدون اطلاع برخی از این افراد مقالات و نوشتجاتی به نام آنان بیرون داده و یا مقالات آنان را دستکاری می‌کرد و نویسنده حق اعتراض نداشت. این‌گونه نوشتجات تا به امروز به وسیله‌ی استالینیست‌ها برای اهداف ضدانقلابی بهره‌برداری

می‌شوند. حتی استالین‌یست‌هایی را که صادقانه -البته نسبت به آگاهی‌اشان- به اقدامات انقلابی در چهارچوب مطالبات بورژوا دموکراتیک دست می‌زدند یا می‌کشتند، از قبیل پیشه‌وری و یا مانند گروه ۵۲ نفره به بورژوازی کشورهایشان لو می‌دادند.

بعد از روی کار آمدن فاشیسم، تروتسکیزم خطر مهلکی برای سرمایه‌داری جهانی و هم برای بوروکراسی‌های بلوک شرق شده بود.

زیرا:

۱- در مقابل تمام احزاب به اصطلاح کمونیست که شعار انقلاب دموکراتیک دو یا سه مرحله‌ای را به رهبری بورژوازی علم کرده بودند، کمونیست‌ها/تروتسکیست‌ها شعار انقلاب کارگری - سوسیالیستی را سر می‌دادند.

۲- در مقابل شعار «جبهه‌ی متحد خلق» احزاب به اصطلاح کمونیست و شرکت در حکومت‌های بورژوازی، کمونیست‌ها/تروتسکیست‌ها شعار «جبهه‌ی متحد کارگری» را سر می‌دادند.

۳- در مقابل شعار «تضاد خلق و امپریالیسم» احزاب به اصطلاح کمونیست برای بیرون کشیدن «بورژوازی ملی» از زیر خاک تا در سایه‌ی آن بتوانند به بورژوازی جان دوباره بدمند- و از این طریق مختل کردن مبارزه طبقاتی، کمونیست‌ها/تروتسکیست‌ها شعار «تضاد کار و سرمایه» را سر می‌دادند.

۴- در مقابل شعار ساختن «سوسیالیزم در یک کشور» - یعنی اصل ناسیونالیزم- کمونیست ها/تروتسکیست ها شعار انترناسیونالیزم و گسترش انقلابات سوسیالیستی را به تمام جهان نوید می دادند.

۵- انترناسیونالیزم که در کمینترن «بین الملل سوم» خلاصه می شد و قرار بود جای سازمان ملل را بگیرد و در گسترش انقلابات جهانی سهم عظیمی را ایفا کند، به ابزاری برای همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی تبدیل شد و برای جلب اعتماد بورژوازی بین الملل سوم در سال ۱۹۴۳ توسط استالین رسماً منحل اعلام شد. در حالی که تروتسکی برای گسترش انقلابات جهانی بین الملل چهارم را بنیان گذاشت.

زمانی که بوروکراسی مسکو رشد «بین الملل چهارم» را در جهت خطر ایجاد انقلابات کارگری سوسیالیستی در جهان احساس کرد، با همکاری بورژوازی کمر ناپودی فیزیکی تروتسکیست های باقی مانده را بست. یعنی با ترور و زندان جلو گسترش انقلابات را گرفت و با حضور در حکومت بورژوایی کشورهای نظیر ایران، اسپانیا، انگلیس، فرانسه و... تمام انقلابات را به شکست کشاندند.

پس از استالین، خروشچف و دیگران نیز ادامه دهنده ی همین راه بودند و تنها کاری که کردند این بود که اجازه دادند تا جنایات استالین بر ملا شود و از همه عذرخواهی کردند، به جز تروتسکی و تروتسکیست ها، تا بتوانند خود را از غضب کارگران و زحمتکشان بلوک شرق خلاص نمایند با این روش مسأله را کاملاً شخصی جلوه داده و استالین را به تنهایی مقصر قلمداد کردند، تا بوروکراسی را بار دیگر نجات دهند.

چرا دوباره تروتسکیزم مطرح گردید؟ به چند دلیل:

اولاً: تروتسکیزم همانطور که در بالا آمد، در انقلاب اکتبر با لنینیزم ادغام و «پلشوویزم نو» ساخته شد. بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و رشد بوروکراسی درون حزب کمونیست شوروی، لنین را نسبت به وضعیت حزب و انقلاب بی اندازه نگران کرد و به دلیل بیماری در نامه ای به تروتسکی از او خواست که در مبارزه با بوروکراسی استالینیستی او را یاری داده و به کمک هم به آن مبارزه برخیزند. (زندگی من - فصل ۳۸، بیماری لنین، اثر تروتسکی) پس از آن، لنین که تقریباً سلامتی اش را بازیافته بود و خود را برای یک سخنرانی در حزب علیه بوروکراسی استالینیستی آماده می کرد، به دلایل نامعلوم و مشکوکی حال او دوباره وخیم شد و درگذشت. باز به دلایل نامعلوم و مشکوکی درست در همان زمان تروتسکی خیلی سخت مریض شد که ماه ها به طول انجامید^۴ و وقتی بخودش آمد، استالین تمام قدرت را قبضه کرده بود. در آن زمان، نه تنها اجازه ی سخنرانی در حزب به عناوین مختلف از او سلب گردید، بلکه در سال ۱۹۲۷ توسط استالین از حزب اخراج شد. تروتسکی عاقبت، در سال ۱۹۲۸ در خانه خود دستگیر و با دستبند به تبعید فرستاده شد.

دوماً: بعد مرگ لنین و کسب قدرت به وسیله ی استالین، تروتسکیزم دوباره مطرح گردید. در این مقطع، وظیفه ی تروتسکیزم عبارت از دو مسأله ی مهم

^۴ - «اما سرما بر من غلبه کرد. ناچار شدم به بستر بروم. پس از انفولانزا تیبی بر من عارض شد که علتش معلوم نشد. پزشکان، ترک بستر را برای من ممنوع کردند. مابقی پائیز و تمامی زمستان با این ترتیب گذشت. یعنی من طی تمام مباحثات ۱۹۲۳ علیه تروتسکیزم در بستر بیماری بودم. می توان انقلاب و جنگ را پیش بینی کرد اما نه عواقب شکار مرغابی را در پائیز.» (تروتسکی، زندگی من، فصل ۳۹، توطئه ی مقلدان)

شد: ۱- حفظ سنن «بلشویزم نو» یعنی تزه‌های آوریل و چهارکنگره اول که
لنین بر آن‌ها نظارت داشت. ۲- مبارزه با بوروکراسی در هر زمینه‌ای از
جمله مبارزه با بوروکراسی حاکم بر اتحاد جماهیر شوروی و مبارزه با آن در
درون احزاب و سازمان‌ها حتی در درون خود بین‌الملل چهارم.

سوماً: کمینترن [بین‌الملل سوم] موقعیت نظام سرمایه‌داری را در این زمان
به سه مرحله تقسیم کرده بود: ابتدا پس از جنگ جهانی اول مرحله‌ی رشد
انقلابات جهانی را می‌دید، در مرحله‌ی بعدی از افول جنبش‌های کارگران و
زحمتکشان را در سطح بین‌المللی که به همراه شکست‌های زیادی بود (مانند
انقلاب چین ۱۹۲۵-۱۹۲۷)، ارزیابی می‌کرد و بالاخره مرحله‌ی سوم، زمان
عرض اندام کردن سرمایه‌داری جهانی یعنی امپریالیزم که خود را علیه
کارگران و زحمتکشان مسلح می‌کرد و معتقد بود که سوسیال‌دموکرات‌ها در
حقیقت جناح چپ فاشیسم را تشکیل داده و کارگران را به زیر پرچم امپریالیزم
آورده بودند و باید سوسیال‌دموکراسی را «سوسیال فاشیسم» نام نهاد. از این
جا به این نتیجه می‌رسید که خطر واقعی نه فاشیسم بلکه سوسیال‌دموکراسی
بود که میلیون‌ها کارگر را زیر چتر خود داشت. کمینترن معتقد بود که آن‌ها
می‌توانستند مانع پیروزی هیتلر بشوند.

تروتسکی در این رابطه چندین نامه برای «ارنست تلمان» رهبر وقت حزب
کمونیست آلمان نوشت و از او خواست که در مقابل فاشیسم با سوسیال
دموکرات‌ها اتحاد عمل بکند، ولی ارنست تلمان، تروتسکی را به باد تمسخر
گرفت. تروتسکی در آن نامه‌ی طولانی «اکنون چه؟» نخستین جلوه‌های این
سیاست چپ‌روانه را مورد انتقاد قرار داده بود، این‌جا دست به مبارزه‌ای
عظیم زد. تروتسکی کوشید تا برای کارگران و اعضاء احزاب کمونیست

روشن کند که خطر فاشیزم چیست: «بود و نبود شما هم، برایتان مهم نیست؟ فاشیزم دستگاهی است که در صورت پیرویش از روی جمجمه‌ها و دنده‌های شما خواهد گذشت.» تروتسکی ایجاد یک جبهه‌ی واحد کارگری را ضروری می‌دانست. پیشنهاد چنین اتحاد عملی، فشار میلیون‌ها کارگر طرفدار سوسیال‌دموکرات‌ها را بر روی رهبری این حزب قرار می‌داد. در نتیجه رهبری سوسیال‌دموکرات‌ها مجبور می‌شد یا در مقابل فاشیزم دست به مبارزه‌ی عملی بزند و یا در صورت طفره رفتن از آن، باعث شود که سیل کارگران به طرف حزب کمونیست سرازیر گردد که در این صورت حزب کمونیست با داشتن حمایت میلیون‌ها کارگر خود نیز به تنهایی می‌توانست با فاشیزم به مبارزه برخیزد. حزب کمونیست حتی قادر می‌بود به تنهایی به سازماندهی خود علیه هم‌سرمایه‌داری و هم‌فاشیزم اقدام نماید. تروتسکی در واقع به حزب کمونیست آلمان اخطار داد که در صورت فرقه‌گرایی و درست نکردن یک جبهه‌ی واحد کارگری، جنبش جهانی کارگری به مخاطره خواهد افتاد، اما حزب کمونیست آلمان به چنین فرقه‌گرایی و چپ‌روی نابودکننده‌ای تن در داد، زیرا هیچ اراده‌ای از خود نداشت و زیر اطاعت کورکورانه از کمینترن استالینیستی قرار گرفته بود و باعث روی کار آمدن فاشیزم در آلمان گردید. تروتسکی به این نتیجه رسید که کمینترن [بین‌الملل سوم] دیگر منحنط [ضدانقلابی] شده و به هیچ عنوان بوروکراسی استالینیستی قابل اصلاح نمی‌باشد و اقدامات لازم را به عمل آورد تا تدارک بین‌الملل چهارم را ببیند. تروتسکی «بین‌الملل چهارم» را بر پایه‌ی حفظ سنن «بلشویزم نو» [تزه‌های آوریل و چهار کنگره اول] و مبارزه با بوروکراسی بنیان گذاشت، تا از این طریق بتواند انقلابات کارگری سوسیالیستی را در سطح بین‌المللی گسترش

دهد. تروتسکی اعلام نمود که وظیفه ی انقلابیون جهان است که از احزاب کمونیست بوروکراتیک وابسته به شوروی استالینیستی خارج شوند زیرا که این احزاب در حال سازش با سیستم سرمایه داری بودند.

چرا بین الملل چهارم نتوانست تدارک انقلابات را در سطح

بین المللی سازماندهی کند؟

در درون یک حزب سیاسی اگر رهبری سالم باشد و رهبرانی مثل لنین و یا تروتسکی داشته باشد، طبیعتاً شاید لزوم مبارزه با بوروکراسی در ابتدا جدی گرفته نشود، زیرا یک تنه بر علیه تمام کج فهمی ها و شانتاژها و... می تواند مبارزه کرده و چیره شود. اما در جایی که چنین رهبران انگشت شماری وجود نداشته باشند، چه می توان کرد؟

با خواندن آثار لنین و تروتسکی کاملاً می توان به بوروکرات نبودن آن ها پی برد، مخصوصاً که تنوری هایشان را از عمل گرفته و عملشان را با تنوری هماهنگ می نمودند و هر ثانیه در تکامل افکارشان می کوشیدند. اما سؤال این است که چرا پس از این که، این رهبران از این جهان رخت بریستند، تشکل ها و احزاب کمونیستی که بعد از آن ها در سطح بین المللی شکل گرفتند، دیگر مثل حزب کمونیست زمان لنین و تروتسکی در سازماندهی طبقه ی کارگر و ایجاد انقلابات سوسیالیستی کارایی نداشتند؟ به عبارت دیگر چرا تروتسکیست ها هرگز نتوانستند مانند تروتسکی رهبری انقلاب سوسیالیستی را حتی در کشوری بدست بگیرند.

اولاً: احزاب تروتسکیستی در شرایط متفاوتی از شرایط «پلشویک نو» بوجود آمدند. دلیل آن این است که سرمایه داری به هیچ عنوان فکر نمی کرد

که انقلاب کارگری آن هم در کشورهایی که سیستم سرمایه داری در آن ها مسلط نشده پیروز گردد و می توان گفت کلاً سرمایه داری در برابر انقلاب اکتبر غافلگیر شد. با این وجود، امپریالیزم هر چه امکان داشت در راه نابودی این انقلاب به کار برد. همچنین موقعیت نیروهای امنیتی تزار در زمان انقلاب اکتبر، با وضعیت نیروهای امنیتی استالین با همکاری امپریالیزم علیه تروتسکی یکی نبود، به دلیل این که با پیروزی انقلاب اکتبر سرمایه داری دیگر هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ تکنیکی تا می توانست نیروهای امنیتی خود را پرورش می داد و هر امکاناتی در اختیار آن ها می گذاشت و همچنین به نیروهای امنیتی کشورهای سرمایه داری، یک نیروی دیگر اضافه شده بود و آن هم نیروهای امنیتی حکومت کرملین [ک.پ.ا] و تمام احزاب کمونیستی که جیره خوار کرملین بودند با برنامه مبارزاتی خود و سازش طبقاتی «خلق و امپریالیزم»، «جبهه ی متحد خلق»، «سوسیالیزم در یک کشور»، «سرمایه داری ملی»، «انقلاب دو مرحله و سه مرحله ای» و... (که تروتسکیزم تمام این ها را ضدانقلابی و ضدلنینیستی می دانست) برای مبارزه با تروتسکیزم به صورت فیزیکی به از بین بردن تروتسکیست ها اقدام نمودند و با پلیس حکومت های سرمایه داری برای شناسایی و پرونده سازی علیه آنان همکاری می نمودند (مثل حزب توده و اکثریت در ایران). در دوران جنگ جهانی دوم، جنبش تروتسکیستی با ترور تروتسکی به وسیله استالین شکست خورد.

«ترور تروتسکی را دقیقاً عوامل اسپانیایی استالین سازمان دادند و به انجام رساندند. فروپاشی جمهوری اسپانیا در ۱۹۳۹ و غلبه فرانکو، موجی از مهاجرت مبارزان شکست خورده را به راه انداخت. جمع بزرگی از این مهاجران در مکزیک پذیرفته شدند که در میانشان صدها تن از داوطلبان بریگاد بین المللی با ملیت های آلمانی و اتریشی و لهستانی و... بودند؛ و از

جمله بسیاری از سرسپردگان استالین و عوامل گ. پ. او. سرانجام، ترور تروتسکی را مأمور نفوذی، رامون مرکادر به انجام رساند که در جنگ داخلی، افسر میلیشیای جمهوری خواهان بود و از مدتی پیش به استخدام پلیس مخفی شوروی در اسپانیا در آمده بود. او با هویت جعلی و طرح دوستی ریختن با یکی از هواداران آن زمان منتقد تروتسکی، به خانه ی او راه یافت. مرکادر بیست سال به زندان افتاد، اما تا لحظه آخر نپذیرفت که مأمور گ. پ. او. بوده است. با این حال، پس از آزادی، در یک مراسم خصوصی در کاخ کرملین حضور یافت و از لئونید برژنف نشان لنین و ستاره سرخ را به پاس «قهرمانی و تهور» در انجام «وظایف خاص» گرفت. نویسنده شرحی مفصل و دقیق و مبتنی بر بسیاری اسناد و شهادت‌ها، از نقشه پیچیده دستگاه امنیتی شوروی برای ترور تروتسکی به دست داده است.»

دوماً: از ۱۹۳۳ با روی کار آمدن فاشیزم در آلمان، جنبش تروتسکیستی که برنامه ی انقلابی کارگری سوسیالیستی را در دستور کار خود قرار داده بود، به خطری جدی برای بوروکراسی کرملین و سرمایه داری جهانی تبدیل می شد. بخصوص که تروتسکی به طور کامل از «بین الملل سوم» قطع امید کرده و مشغول ساختن «بین الملل چهارم» شد که تا سال ۱۹۳۸ تکمیل و فعال گردید. «بین الملل چهارم» تا سال ۱۹۴۰ به جبهه ی سومی در برابر استالینیزم و امپریالیزم تبدیل شد که دلیل بزرگی برای ترور تروتسکی به شمار می آید. بعد از کشتن تروتسکی و از بین بردن تروتسکیست های انقلابی دیگر به طرق مختلف با شانتاژ، دروغ و پرونده سازی، جریانات استالینستی شروع به نفوذ در احزاب تروتسکیستی در سطح بین المللی نموده و قدم به قدم، به طور حساب شده با نفوذ در شاخه های بین الملل چهارم عملاً آن تشکیلات ها را به ظاهری تروتسکیستی اما با عملکردی استالینستی درآوردند در نتیجه مبارزه با بوروکراسی در این تشکیلات ها به طور کلی کنار گذاشته شد و عملاً برنامه «بین الملل چهارم» به زیر پا گذاشتن شده و این احزاب کاملاً منفعل گشتند. اگر چه قرار بود که احزاب لنینیستی ساخته شوند،

در عمل اما با متوقف شدن مبارزه با بوروکراسی، درهای این احزاب هم مثل درهای احزاب سوسیال دموکرات به روی همه باز شد (و مثل جریان مازیار رازی و ورود «اکثریتی»ها و استالینیست ها) و افراد وفادار به تروتسکیزم را به بهانه های مختلف اخراج نمودند. استالینیست ها در ظرف کوتاهی به رهبری احزاب تروتسکیستی راه یافتند (و هر اعتراضی را به بهانه ی و تحت عنوان مسائل شخصی و با توهین شانتاژ سرکوب کردند). به قول تروتسکی: «اهداف پست را وسیله های پست شایسته است». در نتیجه پس از صد سال هنوز هم لنینیزم و تروتسکیزم نتوانسته از این خیانت استالینیزم کمر راست کند، لذا در شرایط کنونی با وجود آمادگی های طبقه ی کارگر و زحمتکشان در جهان هیچ گونه رهبری انقلابی برای سازماندهی طبقه ی کارگر به سوی انقلاب کارگری سوسیالیستی وجود ندارد و احزاب تروتسکیست در میان کارگران و زحمتکشان نقش رهبری لازم را برای به ثمر رسانیدن انقلاب کارگری سوسیالیستی ندارند و در عمل به جریانات سانتریستی تبدیل شده اند. در این میان شخصی به نام علیرضا بیانی که از سابقه «اکثریتی» آمده و تا به امروز هیچگونه تلاشی در افشاگری در مورد «اکثریت» و رهبری آن ننموده است. او تنها در یکی، دو مورد انتقاد از برنامه ی حزب توده نامی هم از اکثریت برده، تا در بحث، در باره ی تروتسکیزم، به اصطلاح انتقادی هم از آن ها کرده، و چهره ی تروتسکیستی به خود بگیرد. در حالی که طی ده سال همکاری او با گرایش مازیار رازی حتی یک نفر را به این گرایش نیاورد. از طرف دیگر سه نفر بنیانگذار «اقدام کارگری» که کل گروه ایران را تشکیل می دادند هم، به صورت مشکوکی به قول مازیار رازی «کار سیاسی را ترک

کردند و دنبال زندگی خود رفتند.» و چهار نفر هم در خارج از کشور، با کمک رهبری بوروکراتیک گرایش، از این گرایش رانده شدند.

چنین اشخاصی نه برای جنبش کارگری، بلکه از قبل جنبش کارگری زندگی می کنند و چنین کسانی در اکثر تشکیلات های کمونیستی ظاهر می شوند تا جنبش کمونیستی را به جنبش چپ تبدیل کنند. به این ترتیب، تشکیلات های کمونیستی به کبریت بی خطری در می آیند. برای نمونه به دیدگاه علیرضا بیانی در رابطه با نقش حزب توده و «اکثریت» توجه نمایید:

«اما مگر استالینیزم چیزی به جز تئوری سازش طبقاتی است. اگر کسی این را باور ندارد کافی است به کارنامه سیاسی کاشفان مناسبات لنین و تروتسکی نظری بیاندازد تا ببیند، ممکن نیست، مطلقاً ممکن نیست که در کارنامه آن ها دوره ای از تلاش برای اتحاد و ائتلاف با جناح هایی از بورژوازی صورت نگرفته باشد. در مرکز جریانات استالینستی حزب توده و اکثریت قرار داشتند که برای پذیرش از سوی یکی از مخوف ترین حاکمیت های سرمایه داری تاریخ در ایران، تا مرز فروپاشی خود تلاش کردند.»

ساده کردن ماهیت استالینیزم به جریان صرفاً سازشکار در حقیقت پنهان کردن ماهیت جنایتکار و بوروکرات استالینیزم در قدرت (حزب کمونیست شوروی بعد از لنین) و خیانتکار بوروکرات به نفع بورژوازی (حزب توده و «اکثریت» در زمان انقلاب ۵۷)، خود گویای ماهیت طبقاتی و اکثریتی این نویسنده است؛ استالینیزم در لباس تروتسکیست!

یکی از برنامه های بین الملل چهارم که در تشکیلات های تروتسکیستی به فراموشی سپرده شد:

«بین الملل چهارم بدون شک نمی کوشد تا بدل به ضریح معلولین انقلابی، بوروکرات های سرخورده و جاه طلبان بشود. بلکه برعکس، در مقابل یورش احتمالی عناصر خرده بورژوازی به حزب ما، عناصری که اکنون در دستگاه سازمان های قدیمی حکومت می کنند، اقدامات پیش گیرانه ی اکید ضرورت دارد: یک دوران طولانی آزمایشی برای داوطلبانی که کارگر نیستند، به ویژه بوروکرات های سابق حزبی؛ جلوگیری از گرفتن مقام های مسئول به مدت سه سال و اقداماتی از این قبیل. در بین الملل چهارم برای جاه طلبی، این خوره ی بین الملل های گذشته، نه جایی هست و نه جایی خواهد بود. نه آنانی که می خواهند از قَبَل جنبش زندگی کنند، بلکه آنانی که می خواهند به خاطر جنبش زندگی بکنند، به ما دسترسی خواهند داشت. کارگران انقلابی باید خود احساس سروری بکنند. در های سازمان ما کاملاً به روی آنان باز است.»

جعل اسناد

تروتسکی در کتاب «بین الملل سوم پس از لنین» مفصلاً این "اسناد" و "نقل قول" های ارائه شده از سوی استالین را مورد بحث قرار داده است. (لینک کتاب «بین الملل سوم پس از لنین»

(http://www.nashr.de/1/trot/bevna/melale*PasAzLenin.pdf)

جعل اسناد از استالینیست هایی نظیر «گرویر فور» هیچ بعید نیست. او در آمریکا به مزخرف گویی مشهور است. او در جعل مطالب خود نقل و قول از

گروپسکایا آورده علیه تروتسکی. اما واقعیت درست برعکس آن است. تروتسکی در مقاله ای «مرگ گروپسکایا» آورده: «استالین همیشه در ترس از اعتراضی از سوی او زندگی می کرد. کروپسکایا بیش از حد می دانست. او تاریخ حزب را می دانست. او جایگاهی را که استالین در این تاریخ اشغال کرده بود، می دانست. تمام تاریخ نگاری جدیدی که به استالین جایگاهی در کنار لنین می بخشید، برای او چیزی غیر از انزجار و دشنام نمی توانست باشد. استالین از کروپسکایا وحشت داشت، درست همان طور که از گورکی می هراسید. حلقه ی آهنین «گ. پ. او.» کروپسکایا را محاصره کرده بود؛ دوستان قدیمش یک به یک ناپدید می شدند؛ آنانی که در مردن تعلل کردند، یا آشکارا یا پنهان به قتل رسیدند. هر قدمی که برمی داشت، نظارت می شد. مقالات او تنها پس از مذاکرات بی پایان، غیر قابل تحمل و تحقیرآمیز میان سانسورچی و نویسنده، در مطبوعات منتشر می گشت. او مجبور می شد که به حکم و اصلاح در نوشته هایش تن در دهد؛ یا استالین را مورد تمجید قرار دهد یا از «گ. پ. او.» اعاده ی حیثیت کند. روشن است که تعداد بسیاری از الحاقات زنده ای از این دست، بر خلاف میل کروپسکایا، و حتی بدون اطلاع او، اضافه شدند. چه راه چاره ای برای این زن بخت برگشته و له شده وجود داشت؟ او درحالی که تماماً منزوی شده بود، سنگی پروزن بر قلبش سنگینی می کرد، درحالی که نمی دانست چه کند و در رنج بیماری به سر می برد، زندگی طاقت فرسای خود را به دوش کشید.»

برادر تنی ایرانی جناب «گرویر فور» آمریکانی، رهبری حزب توده می باشد، لینک مربوط نوشته ای است از م. شایق به اسم «شبح

تروتسکیزم»: <http://www.nashr.de/۲/shayg/۰.pdf>

در پایان از کمونیست های انقلابی سؤال می کنم که کدامیک از این مواضع دست به پرونده سازی و جعل تاریخ و اسناد می زنند؟ خود قضاوت کنید!

مواضع لنینیسم و تروتسکیسم «بلشویزم نو»	مواضع استالینیسم و مانوئیسم
<p>جبهه ی متحد کارگری تضاد کار و سرمایه تحریم شرکت در حکومت های سرمایه داری انترناسیونالیسم و گسترش انقلابات کارگری «انقلاب سوسیالیستی» یعنی انقلاب کارگری با تکالیف مرکب، ترکیب خواست های دموکراتیک و سوسیالیستی درون برنامه ی انقلابی ترویج مبارزه با بوروکراسی در برنامه ی انقلابی ساختن «بین الملل چهارم» برای گسترش انقلابات سوسیالیستی در سطح جهانی</p>	<p>جبهه ی متحد خلق تضاد خلق و امپریالیسم سازش طبقاتی و شرکت در حکومت های سرمایه داری سوسیالیسم در یک کشور انقلاب دو مرحله ای در کشورهای پیشرفته و انقلاب سه مرحله ای در کشورهای عقب مانده و موکول کردن انقلاب سوسیالیستی به تاریخی نامعلوم تشکلات حزب متکی به بوروکراسی تخریب و بستن «بین الملل سوم» برای ممانعت از ایجاد انقلابات جهانی</p>

تروتسکی:

«به این زودی، همین امروز، بین الملل چهارم به حق مورد نفرت استالینیست ها، سوسیال دموکرات ها، لیبرال های بورژوا و فاشیست هاست. برای این بین الملل در هیچ یک از جبهه های مردم نه جائی هست و نه می تواند

جائی داشته باشد. بین الملل چهارم با تمام گروه‌بندی‌های سیاسی که چشم به پیشخوان بورژوازی دوخته‌اند، به مبارزه‌ای مسالمت‌ناپذیر دست می‌زنند. وظیفه آن - الغای سیطره‌ی سرمایه‌داری. هدف آن - سوسیالیزم. شیوه آن - انقلاب پرولتاریائی. بدون دموکراسی درونی - آموزش انقلابی وجود ندارد. بدون انضباط - عمل انقلابی وجود ندارد. ساخت درونی بین الملل چهارم بر اصول مرکزیت دموکراتیک بنیان نهاده شده: آزادی کامل در بحث، اتحاد کامل در عمل.»

یاشار آذری
۲۰۱۷/۲/۲۳

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری